

بنام خداوند جان و خرد

خوانش اجتماعی انقلاب اسلامی در چهل سالگی آن

«خاطرات انقلاب»

دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

(۱۳۹۷/۱۱/۱۶)

دکتر یحیی علی بابایی

دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

با اصلاحات و اضافات

نوروز ۱۳۹۸

## مقدمه:

درواقع یک نگاه دانشجویی به انقلاب اسلامی دارم. می‌خواهم مخاطبین را به فضای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ببرم تا مروری بر تجربیات من به‌عنوان یک کنشگر اجتماعی بشود؛ شاید که این مرور، درسی برای امروز ما باشد.

من قبل از اینکه دیپلم بگیرم هیچ‌وقت آرزوی دانشگاه رفتن را نداشتم. خواب دانشگاه را هم نمی‌دیدم. چرا که آن موقع می‌شنیدم که: شهریه سالانه دانشگاه، چهار هزار (۴۰۰۰) تومان است. کل حقوقی که پدر من به‌عنوان سرایدار یک دبستان می‌گرفت نه‌صد (۹۰۰) تومان بود. از آن بچه‌هایی هم نبودم که به پدر بگویم می‌خواهم به دانشگاه بروم. اگر نمی‌توانی من را تأمین کنی غلط کردی من را به دنیا آوردی؛ لذا هیچ‌وقت تصور اینکه دانشگاه بروم را نداشتم تا اینکه کلاس یازدهم که شد دانشگاه رایگان شد. کلاس دوازدهم من کنکور شرکت کردم قبول نشدم؛ چون تمام وقتم را گذاشته بودم برای درس‌های دبیرستان و تست‌زنی هم بلد نبودم. در فاصله بین کنکور اول و کنکور دوم یک کلاس کنکور رفتم و مقداری تست‌زنی یاد گرفتم و سال بعد در دانشگاه قبول شدم.

## فضای فرهنگی جامعه ما چگونه بود؟

من یکی از روزهای ماه رمضان سال ۱۳۵۳ شمسی به مسجد محل رفته بودم. روزه بودم رفته بودم آنجا سخنرانی روحانی مسجد را گوش می‌کردم. دیدم حاج‌آقای محترم از اول تا آخر سخنرانی خود هرچه پرت‌وپلا بود علیه دکتر شریعتی گفت. من جوان با خودم گفتم: خدایا این

شریعتی کیست که این‌ها رو آشفته کرده است؟ شریعتی را نمی‌شناختم. اولین بار اسمش رو از زبان یک روحانی در بالای منبر شنیدم؛ تا اینکه یک روزی یکی از دوستان مدرسه‌ام در خیابان به من گفت: من چند تا کتاب از دکتر شریعتی دارم می‌خواهی برای تو بیاورم بخوانی؟ گفتم بیاور. کتاب‌های ۱: «پدر، مادر، ما متهمیم»، ۲: «شهادت» و ۳: «فاطمه، فاطمه است» را برایم آورد. این کتاب‌ها را که خواندم منقلب شدم. با خودم گفتم ظاهراً حق دارند برخی از روحانیون این‌طوری آشفته شوند.

با اینکه لیسانسم ریاضی بود و دوست داشتم به رشته مهندسی بروم با خودم گفتم امکان ندارد به رشته مهندسی بروم و در خدمت رژیم قرار بگیرم. می‌روم به رشته جامعه‌شناسی که یک روزی حرفی برای گفتن داشته باشم. با این نیت و حس و حال به طرف رشته جامعه‌شناسی آمدم. رشته اول من جامعه‌شناسی دانشگاه تهران بود. رشته دوم من انسان‌شناسی دانشگاه تهران بود. چون خانه ما به دانشگاه تهران نزدیک‌تر بود بنابراین رشته دوم خود را به جای «جامعه‌شناسی» دانشگاه ملی (شهید بهشتی فعلی) انسان‌شناسی دانشگاه تهران انتخاب کردم. گفتم چه فرقی می‌کنند؟ این دو یعنی رشته «جامعه‌شناسی دانشگاه تهران» و رشته «انسان‌شناسی دانشگاه تهران» فرقی با هم ندارند. جامعه و انسان چه فرقی با هم دارند؟ تفاوت آن دو رشته را نمی‌دانستم. جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی رشته انتخابی سوم من بود. دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) نیز دولتی (شهریه رایگان) شده بود. خلاصه در رشته دوم انتخابی خود (انسان‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران) قبول شدم.

یک روز دانشگاه ملی (شهید بهشتی) اعلام کرد که برای تکمیل ظرفیت می‌خواهد تعداد دیگری دانشجوی بگیرد. چون جامعه‌شناسی رشته ترجیحی من بود، به آن دانشگاه رفتم و مدتی در صف ایستادم تا به میز مسئول ثبت نام رسیدم. مسئول ثبت نام گفت: مدارک؟ گفتم: من در دانشگاه تهران ثبت نام کرده‌ام. شما اسم من را بنویسید تا بروم مدارکم را از آنجا بگیرم و برای شما بیاورم. گفت: نه نمی‌شود. مدارک باید ارائه دهید. در این اثنا دیدم پلیس هم آمد و کمی شلوغ شد و احساس کردم که ظاهراً قسمت من دانشگاه تهران و این دانشکده (علوم اجتماعی) است.

کلاً سه رشته انتخاب کردم. می‌توانستم رشته‌های بیشتری انتخاب کنم. هیچ رشته‌ای در هیچ شهرستانی انتخاب نکردم؛ چون می‌دانستم پدرم داخل تهران هزینه من را نمی‌تواند تأمین کنند. من چه طور می‌توانم به شهرستان بروم.

بالاخره به این دانشکده آمدم. اما سر کلاس‌ها که رفتم دیدم تنها چیزی که پیدا نمی‌شود دکتر علی شریعتی است. عجیب بود. افسرده شدم. با خودم می‌گفتم: خدایا چه غلطی کردم به این رشته آمدم. البته بیشتر کلاس‌های من درس‌های انسان‌شناسی بود. کمتر در درس‌های جامعه‌شناسی شرکت می‌کردم. با خودم می‌گفتم: خدایا چه غلطی کردم؟ چه کار کنم؟ بروم به خانواده‌ام چه بگویم؟ اگر ترک تحصیل کنم باید بروم سربازی و... .

ناگهان شیوه زندگی‌ام را عوض کردم. جمعه‌ها با دوستانم به کوهنوردی می‌رفتم. در طول هفته هم کلیددار یک کتابخانه دانشجویی شده بودم که حاوی کتاب‌های شهید شریعتی و شهید مطهری بود. البته کتاب‌های امام خمینی را جرئت نمی‌کردیم در کتابخانه دانشجویی قرار دهیم.

خلاصه صبح می‌رفتم تا عصر کتابدار آنجا شده بودم. سر کلاس‌ها یک خط در میان می‌رفتم. همیشه هم با معدل ده (۱۰) و یازده (۱۱) قبول می‌شدم. خلاصه اگر انقلاب نشده بود یا یک سال دیرتر شده بود من جزو اخراجی‌ها بودم. چون چهار ترم مشروط شده بودم.

در چنین فضایی وقتی ما با کتاب دکتر شریعتی آشنا شدیم، زبان باز کردیم. یادم است یک درسی در این دانشکده به نام «جای انسان در بین حیوانات» داشتیم. در این درس استاد، یک‌ترم به دنبال اثبات این موضوع بود که: «انسان از نسل میمون است». من تازه کتاب‌های شریعتی را خوانده بودم زبان باز کرده بودم. با این استاد بحث می‌کردم. موقع امتحان هم رفتم دیدم اسم من را در تابلوی اعلانات زده‌اند که نمی‌توانم امتحان بدهم. به اتاق استاد رفتم و گفتم که: استاد، شما قبول دارید من در همه جلسات کلاس حاضر بودم؟ اصلاً فقط من با شما بحث می‌کردم. گفت که بله. گفتم پس چرا این‌طوری شد؟ گفت: شما چند دقیقه دیر در کلاس حاضر می‌شدید، لذا من غیبت که می‌زدم با آمدن شما اصلاح نمی‌کردم.

گفتم عجب، نمی‌شود کاری کرد استاد؟ گفت نه. گفتم پس بگذارید من یک جمله بگویم و از اینجا بروم. خیلی دلم می‌سوزد اگر این جمله را نگویم. گفت: بفرمایید. گفتم: «باورم شده کسی که خودش را از نسل میمون بداند بهتر از این نمی‌شود». استاد بلند شد من را گرفت و به طرف درب اتاق به بیرون پرتابم کرد. هیکل‌مند هم بود، استادها آمدند ما را از هم جدا کردند.

این خاطره بعد از پیروزی انقلاب ادامه پیدا کرد. بعد از انقلاب این استاد یکی از دانشجویان را فرستاد که برو از علی بابایی برای من حلالیت بطلب. به آن دانشجو گفتم برو از استاد پیرس: آیا

آن نمره صفر را می تواند اصلاح کند؟ رفت، آمد و گفت: نه متأسفانه نمره صفر قابل اصلاح نیست. گفتم پس من هم حلالش نمی کنم. تا اینکه همین امسال، این استاد در روز «بزرگداشت معلم» به دانشکده آمده بود. بعد از سلام و علیک کردن من با ایشان، اولین حرفی که به وی زدم این بود که: استاد من حلالت کردم، نگران نباش.

وقتی من به دانشگاه آمدم دیدم یک اتفاقی افتاده است. آن اتفاق این بود که جو غالب در دانشکده ما، مثل خود من، از طبقات پایین جامعه بودند. دانشجویهای سال قبل، از طبقات بالاتر بودند. هیچ وقت یادم نمی رود روزی را که چند تن از این دانشجویهای طبقات بالا (سال بالا و طبقه بالا) اعم از دختر و پسر در حیاط دانشکده نشسته بودند و عکس های سکسی به هم نشان می دادند و با صدای بلند می خندیدند. دیدم یک دانشجوی مارکسیست از طبقات پایین جامعه (که هیچ وقت نام این آقا از ذهنم نمی رود) آمد و زبان اعتراض گشود که: دانشگاه جای این حرف ها نیست. جمع کنید بساطتان را. آن چنان با جدیت به آنها اعتراض کرد که پراکنده شدند. دقیقاً نمایان بود که رنگ دانشگاه دارد عوض می شود. غالب افراد از طبقات پایین جامعه هستند. از شهرستان های مختلف آمده بودند. من بارها این جمله را گفته ام که: «پاشنه آشیل» حکومت شاه هم همین نقطه بود: ورود طبقات پایین به دانشگاه.

روزمرگی ما پیش می رفت و یک جرعه لازم بود که این انبار باروت رو منفجر کند. آن جرعه شهادت دکتر علی شریعتی بود. واقعاً منفجر کرد. ما قبلاً درون یک اتاق کوچک نماز

می خواندیم بعد از این شهادت به فضای سبز درون حیاط دانشکده آمدیم و با صدای بلند الله اکبر، نماز جماعت راه انداختیم.

باورمان شده بود که شریعتی شهید شده است. هیچ وقت یادم نمی رود یکی از دانشجویان این دانشکده تعداد زیادی اعلامیه ترحیم مبنی بر شهادت دکتر شریعتی آورده بود به من گفت: می توانی این ها را کاری بکنی. گفتم بینم. سه نفر شدیم. دو نفر از بیرون دانشکده و یکی هم خود من. در بازار تهران، یک مسیر طولانی را ما اعلامیه زدیم. سه نفر بودیم. یکی از افراد کاسه سریش (چسب) دستش بود. یکی از افراد اعلامیه به پشت در دستش بود. نفر اول سریش برمی داشت و به پشت اعلامیه می چسباند. من هم هر دو دستم آزاد بود اعلامیه را برمی داشتم و به روی دیوار می چسباندم. در فاصله اقدام من دو نفر دیگر خود را به محل جدید می رساندند و اعلامیه بعدی را آماده می کردند. خلاصه در یک مسیر طولانی در بازار تهران با این اعلامیه ها اعلام کردیم که آقای دکتر علی شریعتی شهید شده است.

باورمان نمی شد. با خود می گفتیم که: چه طور ممکن است. یک فردی که ۴۴ سال دارد، در ایران این همه فعالیت داشته و به خارج از کشور رفته، یک ماه بعد در سفر از دنیا برود و گفته شود که: به مرگ طبیعی مرده است. ولی متأسفانه گفتند که: نه آقا، خودش مرده است. رفته اند و دیده اند که یک کاسه پر از ته سیگار کنار جنازه وی بوده است.

من خودم همیشه مردد بودم و با خودم می گفتم که: خدایا می شود شریعتی را با مرگ طبیعی برده باشی. او ارزش این که شهید بشود را نداشت. همیشه بر این تردید بودم. یک روز با یکی از

نویسندگانی که در مورد «نهضت امام خمینی» کتاب نوشته است سر یک موضوعی (در آن ایام که در جهاد دانشگاهی کار می کردم) تلفنی صحبت می کردم. یک لحظه به ذهنم رسید این سؤال را از او بپرسم: آقای فلانی، شما که اسناد ساواک زیر دستتان است، در مورد شهادت یا مرگ شریعتی چه نظری دارید؟ او گفت که: راستش در ساواک برخی پرونده‌ها مفقود شده یعنی نیست؛ از جمله پرونده دکتر علی شریعتی، لذا ما بر اساس «اسناد ساواک» نمی توانیم بگوییم که وقتی به خارج از مملکت رفت چه بر او گذشت. در واقع تردید من را پا برجا کرد.

من همیشه تردید داشتم. تا اینکه جدیداً که برای این سخنرانی داشتم خودم را آماده می کردم یک لحظه یادم افتاد که شریعتی قبل از اینکه از کشور خارج شود استخاره‌ای کرده بود. خوب این استخاره را ما قبلاً می دانستیم. دنبال آن بودم که متن این استخاره رو پیدا کنم.

به یکی از اساتید روحانی گفتم که: فرض کنید اصلاً شریعتی را نمی شناسید فقط به شما گفته می شود که: یک آقای هست که نویسنده است. می خواهد برود مسافرت استخاره می کند و بر اساس استخاره خود عمل می کند. به نظر شما این آقا چه جور آدمی است؟ گفت: خب معلوم است میگوییم که پایبند اسلام است؛ یعنی اگر هیچ مدرک دیگری جز همین یک استخاره نداشتیم متوجه می شدیم که شریعتی کیست؟ شریعتی کسی بوده که پایبند اسلام بوده است. ولی متأسفانه الآن کسانی هستند که او را جور دیگری می خواهند معرفی کنند.

من آیاتی را در اینجا آورده‌ام. در این تصویر اول آیه شهادت را آوردم. در سوره آل عمران قرآن کریم آیه‌ای (به شماره ۱۶۹) دارد که همه ما بارها شنیده‌ایم:



## آیات شهادت: سوره «آل عمران»: آیات ۱۷۰ - ۱۶۹

<p style="text-align: center;">هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹)</p>	<p style="text-align: center;">وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)</p>
<p style="text-align: center;">به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده شادمان‌اند و برای کسانی که از پی ایشان‌اند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند (۱۷۰)</p>	<p style="text-align: center;">فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰)</p>

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» يُرْزَقُونَ خداوند مَنان به پیامبر عزیزش می‌گوید: «هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد خداوند روزی دارند». در واقع شهدا در مقایسه با دیگران که به مرگ طبیعی می‌میرند نزد خداوند بزرگ یک حساب ویژه‌ای دارند. خداوند آن‌ها را زنده نامیده و برای آنان روزی در نظر گرفته است.

بهرتر است این آیه را با آیه بعد (۱۷۰) بخوانیم. آیه بعد می‌فرماید: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» خوشحال‌اند از این فضلی که خدا به آن‌ها کرده، از این تفضلی که خدا به آنان کرده است. «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ» اظهار خوشحالی می‌کنند به کسانی که از جنس خودشان‌اند ولی هنوز شهید نشده‌اند. هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند. اظهار خوشحالی آن‌ها این است

که: «أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» نه هیچ غمی برای آنان وجود دارد و نه هیچ ترسی؛ یعنی جای ما خوب است. شما هم بیایید. خیلی جای ما خوب است.

اما آیه‌ای که من فکر می‌کنم<sup>۱</sup> دکتر علی شریعتی استخاره کرده و بر اساس آن استخاره به مسافرت رفته آیه ۵۸ سوره حج است<sup>۲</sup>:

آیات هجرت: سوره حج: آیات ۵۹-۵۸	
و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده‌اند و آنگاه کشته شده یا مرده‌اند قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد و راستی این خداست که بهترین روزی دهندگان است (۵۸)	وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸)
آنان را به جایگاهی که آن را می‌پسندند در خواهد آورد و شک نیست که خداوند دانای بردبار است (۵۹)	لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹)

<sup>۱</sup> البته به اشتباه فکر می‌کردم

<sup>۲</sup> متأسفانه مدرکی دال بر اینکه آیه استخاره شریعتی، کدام آیه است نیافتم. گویی هیچ‌کس روی این مسئله حساسیتی نداشته است. لذا چون در این آیه صحبت از هجرت شده بود گمان کردم که همان آیه‌ای است که در استخاره دکتر شریعتی آمده است و من در سخنرانی خود به آن پرداختم. در پایان همین نوشتار در باره آیه استخاره بیشتر خواهم نوشت و در این قسمت برای آنکه خواننده را از حال و هوای ایجادشده فوق خارج نکرده باشم، از آن سخن نخواهم گفت.

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» کسانی که در راه خدا هجرت می‌کنند. شریعتی واقعاً هجرت کرد، از این مملکت فرار کرد. یک‌دفعه همه غافلگیر شدیم. مطمئناً رژیم هم غافلگیر شد. «ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا» سپس در هجرت کشته بشوند یا بمیرند. جمله تقدیریه در اینجا این است که: هردو یکی است. چه کشته بشوند و چه بمیرند هردو یکی است. «لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» قطعاً خداوند به این‌ها رزق حسنه خواهد داد. «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و خداوند بهترین روزی دهندگان است. این آیه را هم با آیه بعد بخوانیم. «لَيَدْخِلْنَهُمْ مُدْخَلَ رِزْوَانَةٍ» آن‌ها را به یک موقعیتی وارد می‌کند که صد در صد از آن موقعیت راضی خواهند بود. «وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ» همانا خداوند دانای بردبار است.

من خودم را جای دکتر شریعتی می‌گذارم. این استخاره را کردم. به من این حس دست می‌دهد: چه شد؟ پس احتمال خطر در این سفر وجود دارد. دو تا برداشت می‌شود کرد: ۱: پس نمی‌روم؛ خداوند صریح دارد می‌گوید: ممکن است کشته شوی، ممکن است بمیری؛ پس نتیجه می‌گیرم که نمی‌روم؛ اما شریعتی برعکس آن را گرفته و رفته و این خیلی عجیب است.

حالا برای اینکه حس شریعتی رو حدس بزنم، خودم را جای شریعتی می‌گذارم. خدا به او می‌گوید که: عزیزم در این سفر خطر وجود دارد. ممکن است بمیری و ممکن هم است شهید بشوی؛ ولی بدان در هردو حالت نزد من عزیزی و رزق حسنه‌ای برای تو فراهم کرده‌ام. تو رو به جایگاهی خواهم رساند که صد درصد از آن موقعیت راضی خواهی بود. فقط حواست باشد: عالمانه قدم بردار و صبوری کن، صبوری کن، صبوری کن. این تعبیر آخر که «وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ» یعنی من هم که بنده او هستم باید علیم و حلیم باشم. عالمانه قدم بردار (نه احساسی) و

صبوری کن، صبوری کن، صبوری. آقای شریعتی بر اساس این آیه رفت یک ماه بعد شهید شد و این دانشکده و این مملکت رو به آتش کشید. شهادت او جسارتی در ما به وجود آورد که حد و حساب نداشت.

متأسفانه در این دانشکده مدت کوتاهی بعد رئیس و معاونی بر سر کار آمدند که نسبت به جریانات دانشجویی نگاه منفی داشتند. یک خاطره از رئیس و یک خاطره از معاون مالی-اداری دانشکده مطرح می‌کنم.

روزی تعدادی از دانشجویان به اتاق رئیس دانشکده رفته بودند. اتاق رئیس در طبقه دوم بود. دانشجویان مشکلات صنفی خود را مطرح می‌کردند. رئیس در حال ایستاده دو دست خود را روی میز گذاشته بود و سر خود را به علامت تصدیق حرکت می‌داد و بله، بله، بله می‌گفت. ناگهان گوشی تلفن را برداشت و گفت: گارد دانشگاه تهران، لطفاً یک ماشین نیروی پلیس به دانشکده علوم اجتماعی ارسال نمایید. دانشجویان دو پا داشتند، دو پا هم قرض گرفتند و از طبقه بالا به سرعت پایین آمدند تا مبادا در یک محیط در بسته گرفتار نیروهای پلیس شوند. فهمیدند که رئیس دانشکده هم در واقع با رژیم است.

خاطره بعدی در باره معاون مالی-اداری دانشکده است. این معاون ساواکی نبود اما ساواکی نمایی می‌کرد؛ به‌طور مثال، در سالن «سلف سرویس» دانشکده تعدادی اطلاعیه گذاشته بودند و دانشجویان می‌ایستادند و اطلاعیه‌ها را می‌خواندند. این معاون می‌آمد در سلف سرویس گشت می‌زد و دانشجویان را نگاه می‌کرد که بلکه بترسند و بروند. یک روز دانشجویان نقشه کشیدند.

سلف سرویس در زیرزمین قرار داشت؛ لذا تاریک بود و با نور مصنوعی (چراغ) روشن می شد. یک نفر نزدیک کنتور برق ایستاده بود. یک نفر هم نزدیک همان جایی که اعلامیه ها قرار داشت ایستاده بود. یک دفعه این کنتور برق خاموش شد آقایی که نزدیک اعلامیه ها بود از پشت یک لگد به کمر معاون زد. معاون فرار کرد و آمد در حیاط دانشکده و دانشجویان هم به دنبال او وارد حیاط شدند. معاون سریع به طبقه دوم کتابخانه رفت. باز بچه ها جرئت نکردند دنبالش بروند که مبادا در محیط در بسته گرفتار نیروهای پلیس شوند. در این هنگام، مسئول امور کلاس ها (که می دانستیم صد درصد ساواکی است) در حیاط دانشکده در حال قدم زدن بود. او تا این جمعیت را دید فرار کرد. دانشجویان از تعقیب معاون صرف نظر کردند و به دنبال مسئول «امور کلاس ها» دویدند. مسئول امور کلاس ها به بیرون دانشکده رفت.

در خیابان هم جوار دانشکده که ساختمان اداره «سازمان برنامه» در آنجا بود شروع به دویدن کرد. بچه ها هم به دنبال او می دویدند. او هرچند دقیقه ای به عقب خود می نگرست تا فاصله خود را با دانشجویان بسنجد. هر بار که برمی گشت دانشجویان هم صورت خود را به عقب برمی گرداندند تا شناخته نشوند. مجدداً که او به سمت جلو می دوید دانشجویان هم به دنبال او شروع به دویدن می کردند. او هم به درون ساختمان اداره «سازمان برنامه» که دارای پلیس بود، رفت. باز دانشجویان جرئت نکردند دنبال او بروند. ولی در خیابان های اطراف دو یا سه بانک بود بچه ها رفتند شیشه های بانک ها را شکستند و فرار کردند. در واقع اولین حرکت خیابانی دانشکده ما با رفتار غلط این معاون شکل گرفت. او (معاون) می خواست دانشجویان را بترساند

ولی باعث شد بچه‌ها آن قدر جسارت پیدا کنند که به خیابان اطراف دانشکده بروند و شیشه‌های سه عدد بانک را بشکنند و فرار کنند.

### شریعتی معلم انقلاب

نکته مهمی که بر آن تأکید دارم این است که: دکتر علی شریعتی معلم انقلاب بود و امام رهبر انقلاب. شریعتی معلم انقلاب بود. آقای مطهری هم معلم انقلاب بود. در واقع مرگ شهادت گونه شریعتی دانشگاه را به آتش کشید و مرگ شهادت گونه حاج آقا «مصطفی خمینی» فرزند امام خمینی، روحانیت جوان و حوزه‌های علمیه ما را به آتش کشید. بعد این دو مرکز علمی حوزه و دانشگاه به هم نزدیک شدند. وقتی در شهر مقدس قم مراسم عزاداری برای حاج آقا «مصطفی خمینی» برپا می‌شد ما از تهران به شهر قم می‌رفتیم تا در مراسم و تظاهرات آن‌ها شرکت کنیم. بدین سان نوعی وحدت بین روحانیت جوان و دانشجویان شکل گرفت.

نکته مهم بعدی که اصرار دارم در این محفل مطرح کنم این است که: من فکر می‌کنم شریعتی هنوز هم می‌تواند معلم انقلاب باشد. معلم جوان‌ها باشد. متأسفانه یک ذهنیتی درست شده که او را بازنشسته کرده‌اند از اینکه معلم جوان‌ها باشد.

یک تحقیقی جدیداً انجام گرفته که به زودی هم چاپ می‌شود. این تحقیق در یکی از مؤسسات پژوهشی وزارت علوم انجام گرفته است. از دانشجویان ایرانی پرسیده‌اند که چه کتاب‌های فرهنگی و هنری را می‌خوانند. ۶۴ درصد هیچ کتابی را جز کتاب‌های درسی خودشان نمی‌خوانند. فقط ۳۶ درصد دانشجویان ما کتاب‌های فرهنگی و هنری می‌خوانند.

پنج ( ۵ ) تن از شخصیت‌های فرهنگی و هنری که کتاب‌های آن‌ها توسط دانشجویان ایرانی

خوانده می‌شود عبارت‌اند از:

۱ آقای صادق هدایت؛

۲ آقای جلال آل احمد (البته ایشان پیش ما عزیز است)؛

۳ آقای گابریل گارسیا؛

۴ آقای مؤدب پور؛

۵ آقای داستایوسکی؛

نفر هشتم (۸) دکتر علی شریعتی و نفر بیستم (۲۰) شهید مطهری است.

دقت کنید: حرف من این است که: گمان مبرید که کوچک کردن دکتر شریعتی مساوی با بزرگ کردن شهید مطهری است. این دو عزیز را باید با هم داشت. همان‌گونه که ما با هم داشتیم. اصلاً یکی از انگیزه‌های من در خواندن کتاب‌های شهید مطهری این بود که احساس می‌کردم در بسیاری از موارد اندیشه‌های دکتر شریعتی را نقد می‌کند و من این نقدها را دوست داشتم تا شریعتی را بهتر بشناسم.

به هر دو آن‌ها (دکتر شریعتی و شهید مطهری) عشق می‌ورزیدیم و از همه مهم‌تر به رهبر انقلاب (امام خمینی) عشق می‌ورزیدیم؛ و این را به این صورت بگویم که اجازه بدهید دوباره این معلم‌ها (شریعتی و مطهری) به کلاس درس ما برگردند. آن‌ها را بازنشسته نکنیم و گرنه شخصیت‌های دیگری برای جوان‌های ما زنده خواهند شد که معلوم نیست آینده چه خواهد شد.

## (پایان سخنرانی)

(۱۶ / ۱۱ / ۱۳۹۷)

### توضیح بسیار ضروری دکتر یحیی علی بابایی، یک هفته بعد از سخنرانی بالا:

قبل از سخنرانی ۱۶ بهمن ۱۳۹۷ در گوگل بسیار جستجو کردم تا بلکه آیه استخاره «دکتر علی شریعتی» را بیابم. متأسفانه تلاش من بی نتیجه بود. حتی در سایت «دکتر علی شریعتی» واژه استخاره را جستجو کردم ولی جز چند جمله در استهزا استخاره هیچ مطلبی نیافتم؛ بنابراین بر اساس حدس خودم آیه ۵۸ سوره حج را که در آن در مورد هجرت صحبت شده بود را انتخاب کرده و متن سخنرانی خودم را بر اساس آن تنظیم نمودم. یک هفته بعد از سخنرانی، دوباره جستجوی خود را آغاز کردم و به پروردگارم گفتم: «خدای عزیز و کریم، دست از طلب ندارم تا کام من برآید. یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید».

ساعت یک (۱) نیمه شب به مقاله ای برخورد کردم که متن استخاره را آورده بود. این مقاله آیه استخاره شریعتی را آیه ۲۰ سوره توبه اعلام کرده است:

شریعتی گاه سنت‌های دینی را چنان زیر سؤال می‌برد که معقول به نظر نمی‌رسد، خود به استخاره و تفأل با قرآن معتقد باشد؛ اما هنگامی که تصمیم گرفت از آزارهای ساواک بگریزد و به دیار فرنگ برود، با قرآن استخاره کرد. دکتر شریعتی به همسرش توضیح می‌دهد که: «بعد از اینکه نماز صبح را خواندم محتاج و مُصِر از او خواستم تا در باره این سفر با من حرف



بزند؛ حرفش را هم زد و این آیه آمد: الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. من این استخاره را به فال نیک می گیرم.»<sup>۳</sup>

این آیه، آیه ۲۰ سوره توبه است که متن کامل پاراگراف آن به شکل زیر است:

آیات استخاره دکتر علی شریعتی: سوره توبه: آیات ۲۲-۲۰	
۱	الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)
۲	يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱)
۳	خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲۲﴾
	کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگاران اند (۲۰)
	پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی [در بهشت] که در آن‌ها نعمت‌هایی پایدار دارند مژده می‌دهد (۲۱)
	جاودانه در آن‌ها خواهند بود در حقیقت خداست که نزد او پاداشی بزرگ است (۲۲)

برعکس آیات سوره حج (آیات هجرت) (که بیم و امید هر دو را به فرد منتقل می کند)؛ این آیات، سراسر امید را به فرد منتقل می کند و دکتر شریعتی محتوای این آیات را به فال نیک گرفته و تصمیم به هجرت از دیار خود می گیرد به امید آنکه در دیار غربت به تلاش‌های مجاهدانه خود با تمام داشته‌های علمی و هنری خود (تعبیر «باموالهم») ادامه دهد.

<sup>۳</sup> مقاله: «روایتی متفاوت از زندگی پر فراز و نشیب دکتر علی شریعتی» سایت «باشگاه خبرنگاران جوان»

(جام)، تاریخ: ۲۰ خرداد ۱۳۹۳، کد خبر: ۴۸۸۰۰۷۹، (نام نویسنده ندارد).

**سخن آخر:** از اشتباه خودم شرمنده شدم که آیات استخاره دکتر علی شریعتی را اشتباهی اعلام کرده‌ام، ولی یک برق‌امیدی در قلب من تابیده که نگران نیستم؛ چون این اشتباه در واقع یک تردید چهل‌ویک‌ساله را از وجودم زدود و این مطلب را در جلسه اساتید بزرگوار دانشکده علوم اجتماعی در هفته بعد از سخنرانی (۱۶ بهمن ۱۳۹۷) با تأکید اعلام کردم که:

**«شهادت یا مرگ شریعتی (در هجرت) در نزد خداوند مَنان یکسان است و اگر به مرگ طبیعی هم از دنیا رفته باشد از نظر خداوند رزاق حکم شهید دارد.»**

**توجه بسیار مهم:** دو ماه بعد از سخنرانی (تاریخ ۱۳۹۷/۱۱/۱۶) در نوروز ۱۳۹۸ در نامه دکتر علی شریعتی به پدر خود (استاد محمدتقی شریعتی) در منبع نامبرده در زیر مطالبی در باره استخاره<sup>۴</sup> دکتر علی شریعتی یافتم که فکر می‌کنم کامل‌ترین باشد<sup>۵</sup>:

و اکنون که نزدیک طلوع دوشنبه است و دو سه‌ساعتی به حرکت، پس از نماز صبح که محتاج و مصرّ از او خواستم تا درباره‌ی این سفرم با من حرف بزند و حرفش را بزند، بالای صفحه نوشته بودند: «بد!» تکان خوردم، آیه را خواندم... از شوق گریستم :

(از چند آیه قبل شروع می‌کنم تا موضوع بحث و مطالب طرح‌شده معلوم شود): (توبه - آیه ۱۹ به بعد)<sup>۶</sup>

---

<sup>۴</sup> در نامه‌های مربوط به دکتر علی شریعتی به جای واژه «استخاره» از واژه «تفأل» استفاده شده است و علت این امر که در باره استخاره دکتر شریعتی نتوانستم به موقع به نتیجه برسم را همین امر می‌دانم.

<sup>۵</sup> این نامه در «مجموعه آثار 1- با مخاطب‌های آشنا» منتشر شده است. این نامه آخرین نامه‌ی او به پدرش است که قبل از طلوع دوشنبه 26 اردیبهشت 1356 و پیش از آخرین خروج وی از ایران نوشته شده است. در عنوان نامه آمده: پدر، استاد و مرادم!

<sup>۶</sup> شماره آیات در این منبع یک نمره با اصل قرآن تفاوت دارد.

«الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله و اولئک هم الفائزون. یبشرهم ربهم برحمه منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم. خالدین فیها ابدان الله عنده اجر عظیم. یا ایهاالذین آمنوا لاتتخذوا ابائکم و اخوانکم اولیا ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فأولئک هم الظالمون... قل ان کان ابائکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله... یریدون ان یطفوا نورالله بافواهم و...»

**توجه:** متن و ترجمه آیات فوق به شکل «پاراگراف بندی شده» از طرف اینجانب «یحیی علی بابایی» به شکل زیر آماده شده است:

۲۰-۲۲	
<p>کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگاران‌اند (۲۰)</p>	<p><b>الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾</b></p>
<p>پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی [در بهشت] که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند مژده می‌دهد (۲۱)</p>	<p><b>يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾</b></p>
<p>جاودانه در آنها خواهند بود در حقیقت خداست که نزد او پاداشی بزرگ است (۲۲)</p>	<p><b>خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾</b></p>
۲۳-۲۴	

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ  
وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى  
الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ  
الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و  
برادراتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به  
دوستی بگیرید و هر کس از میان شما آنان را به  
دوستی گیرد آنان همان ستمکاران‌اند (۲۳)

قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ  
وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ  
اقتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا  
وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ  
وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى  
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾

بگو اگر پدران و پسران و برادران و زنان و  
خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتي  
که از کساده‌اش بیمناکید و سراهایی را که خوش  
می‌دارید نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در  
راه وی دوست‌داشتنی‌تر است پس منتظر باشید تا  
خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه  
فاسقان را راهنمایی نمی‌کند (۲۴)

## ۲۷-۲۵

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ  
حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثَرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ  
شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ  
وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾

قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری  
کرده است و [نیز] در روز حنین آن هنگام که  
شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود ولی به  
هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه  
فراخی بر شما تنگ گردید سپس در حالی که  
پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید (۲۵)

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى  
الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ

آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر  
مؤمنان فرود آورد و سپاهيانی فرو فرستاد که آن‌ها

را نمی‌دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود (۲۶)

الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ  
الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾

سپس خدا بعد از این [واقعه] توبه هر کس را بخواهد می‌پذیرد و خدا آمرزنده مهربان است (۲۷)

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ  
يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾

### ۲۸-۲۹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید حقیقت این است که مشرکان ناپاک‌اند پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند و اگر [در این قطع رابطه] از فقر بیمناکید پس به زودی خدا اگر بخواهد شما را به فضل خویش بی‌نیاز می‌گرداند که خدا دانای حکیم است (۲۸)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ  
نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ  
عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ  
يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ  
عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند (۲۹)

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ  
وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا  
الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ  
صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾

### ۳۰-۳۱

و یهود گفتند عزیز پسر خداست و نصاری گفتند

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ

مسیح پسر خداست این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می شوند (۳۰)

النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ  
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾

اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می گردانند (۳۱)

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾

### ۳۳-۳۲

می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید (۳۲)

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند (۳۳)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

### ۳۵-۳۴

ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از دانشمندان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ

وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ  
وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ  
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾

یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و  
[آنان را] از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و  
سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه  
نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده ( ۳۴ )

يَوْمَ يَخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ  
بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا  
كُنْتُمْ لَا نَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ  
تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾

روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ  
بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن‌ها  
داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود  
اندوختید پس [کیفر] آنچه را می‌اندوختید  
بچشید ( ۳۵ )

### ۳۶-۳۷

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا  
فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ  
الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا  
الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً  
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

در حقیقت شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که  
آسمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا  
دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه  
[ماه] حرام است این است آیین استوار پس در این  
[چهار ماه] بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان  
بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می‌جنگند و  
بدانید که خدا با پرهیزگاران است ( ۳۶ )

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ  
الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ  
عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا

جز این نیست که جابجا کردن [ماه‌های حرام]  
فزونگی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه  
می‌شوند آن را یک سال حلال می‌شمارند و یک

مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ  
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

سال [دیگر] آن را حرام می‌دانند تا با شماره  
ماه‌هایی که خدا حرام کرده است موافق سازند و  
در نتیجه آنچه را خدا حرام کرده [بر خود] حلال  
گردانند زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است  
و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند ( ۳۷ )

(ادامه مطالب نامه دکتر علی شریعتی به پدر):

آیه‌ی مربوط به تفأل من از اینجاست: (توبه - آیه‌ی ۳۷ به بعد) (\*علی بابایی: در واقع آیه 38 به بعد)

«یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحویه الدنیا من  
الآخره فما متاع الحیوه الدنیا فی الآخره الا قلیل. الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یتبدل قوما غیرکم و  
لا تضروه شیئا... الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجہ الذین کفروا ثانی اثین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه  
لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها و جعل کلمه الذین کفروا السفلی و کلمه  
الله هی العلیا و الله عزیز حکیم. انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر  
لکم ان کنتم تعلمون...»

### ۴۰-۳۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ  
انفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ  
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا  
مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا  
قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما را چه شده  
است که چون به شما گفته می‌شود در راه خدا  
بسیج شوید کندی به خرج می‌دهید آیا به جای  
آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید متاع زندگی  
دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست ( ۳۸ )



اگر بسیج نشوید [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می کند و گروهی دیگر به جای شما می آورد و به او زبانی نخواهید رسانید و خدا بر هر چیزی تواناست ( ۳۹ )

الَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

اگر او [پیامبر] را یاری نکنید قطعاً خدا او را یاری کرد هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را [از مکه] بیرون کردند و او نفر دوم از دو تن بود آنگاه که در غار [ثور] بودند وقتی به همراه خود می گفت اندوه مدار که خدا با ماست پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهسانی که آن ها را نمی دیدند تائید کرد و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست تر گردانید و کلمه خداست که برتر است و خدا شکست ناپذیر حکیم است ( ۴۰ )

الَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

## ۴۱

سبک بار و گرانبار بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید اگر بدانید این برای شما بهتر است ( ۴۱ )

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

منبع:

<http://www.mahansurf.com/fa/home/download/49>

«پایان»